

۸۸۱

کتابخانه  
جلس شورای  
اسلامی

۵ سنا



البرالمعشر  
ق ١٥

٥٤  
٥٣  
٥٢  
٥١  
٥٠  
٤٩  
٤٨  
٤٧  
٤٦  
٤٥  
٤٤  
٤٣  
٤٢  
٤١  
٤٠  
٣٩

٥١١  
١٧٨٩

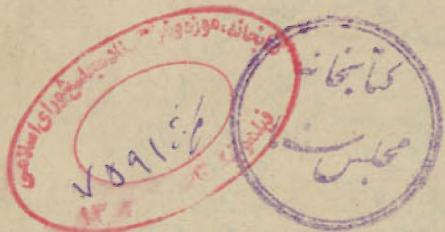
قطع :  
تعداد صفحه :  
تعداد جلد :  
زبان :  
موضوع :

نام کتاب :  
مؤلف :  
مترجم :  
مصحح :  
ناشر :  
تاریخ انتشار :



البرالمعسر يعفو عن محمد علي

رسالہ درکونم  
۵۸۱  
۱۴۷۱۹



10174



مکتبہ  
کلیں



باب  
عبد  
بن  
ان

4

چهار مثلثه بجای قرآن بود بواسطه مسیبه اما قرآن عظمی که حضرت قرآن  
گنند اندر اول جمیع و مثلثات وی دوازده تیره شود و  
وی سیصد و چهار اندر جونا و مثلثات وی دوازده بار اندر هر طاق  
و مثلثات وی سیصد و چهار و دوازده بار جمیع قرآن گنند برین گونه  
گنشد صد و چهار قرآن حاصل آید دوازده هزار و هشتصد و شصت  
سال این قرآن عظمی باشد اما قرآن کبیری آن باشد که اندر چهار  
مثلثه قرآن گنشد و شصت و شش و باقی و این و این جمیع قرآن  
باشد اندر مدت نصد و شصت سال قرآن و سطح آن باشد  
که اندر یک مثلثه قرآن گنشد دوازده بار و این قرآن در دست  
و جمل سال باشد اما قرآن صغیری آن باشد که حضرت قرآن گنشد  
یکبار و این اندر مدت بیست سال نقصان کرد و این در دست  
صغیر خوانند اما کاتب قرآن عظمی آن باشد که یکبار در عالم عالم  
جمیع و چهار عالمها همه یکگون شود و موضع کرمسیر بر شود و  
سیر کرم شود و در میان آن کله و میان دریا و طوفان و غبار باشد  
در عالم بر آید و شد و بارش که در دوزخ بر آید و آبادان شود  
صورتها همه در آن از عالمی محال شود و زانها و خط و بافت و صورت و زینت  
و سیرت خلایق همه یکبار و چهار بار باین و وجودش همه  
در عالم خلایق







و خداوند از سزای سلاخ و دخی کشتن شریعتها و مذمبهها و دیانتها این  
 سبب افکاران حب اندر میان مردمان و مخاطره و وزرا و  
 اشتاد و قوت گرفتن خداوند از سزای سلاخ و غیر کشتن  
 آلات حب خصوصاً در عهد مشرق و کشتن زهره و مشرقی  
 در حمل دالالت کند بر نیکی حال زبان و بیدار نگاها و  
 آمدن فرزندان و صلاح کار زبان و راستی و امانت مردمان  
 و عزیز کشتن زینها و جامها و کشتن اگر هوا و کشتن عطار و خوشن  
 در حمل دالالت کند بر بدید آمدن علم تو حید و بیدار کشتن  
 حقیقت و عزیز کشتن صنعتها و سود یافتن مردمان از  
 انجارتها و بدید آمدن خرد و عقل و تمیز در میان مردمان و  
 طلب کافه حق و عین کشتن کباب و الت و افاق و  
 کشتن اگر هوا و آمدن با صبا و آه اهل کشتن و مشرق در  
 حمل دالالت کند بر کشتن اگر هوا و نیکی حال مردمان و فراخی  
 نعمت و آمدن خبر راست و امانت و صیانت در میان مردمان  
 و این را با کشتن زهره و مزج در حمل دالالت کند بر بیداری  
 ابر و بارانها بسیار و زیارتی کوه سفید و بیدار کجاء و بیدار  
 سال و بدید آمدن بخور از زبان و بیدار شدن اصل فساد

و زبان

و زبان بلایه و منازعت در میان خداوند از سزای سلاخ و دخی کشتن  
 اقلیم بفساد مایل شوند و کشتن عطار و مزج در حمل دالالت کند  
 بر قوت اهل سلاخ و خلاف و منازعت میان مردمان و  
 بیدار شدن دروغ و بر سر کردن از جمعیت و راستی و  
 خیانت کردن و دروغ گفتن صنایع و تار یک شدن موا  
 و آمدن رعد و برق و غلبه در زبان و تار این را با و شکسته  
 شدن کاروانها و ظهور فتنه و آشوب در عهد مشرق خاصه  
 میان اهل سلاخ و بیدار و تاجار و عوام الناس و کشتن زهره  
 و مزج در حمل دالالت کند بر کمر مر هوا و فتنه و تشویش اندر  
 میان مردمان عوام و کشتن زهره و عطار در حمل دالالت  
 کند بر نیکی حال دیران و صنایع و تاجار و رغبت کردن  
 مردمان بهو و طرب و تغیر موا و رعد و برق و باران خوشی  
 هوا و کشتن زهره و مزج در حمل دالالت کند بر خشکی موا و نیکی  
 ابر و بارانها بسیار و زیارتی کوه سفید و بیدار کجاء و بیدار  
 مشرق و کشتن زهره و عطار در حمل دالالت کند بر بیداری  
 مکانیت و رفتن بگان و جاسوسان و طلب کردن اخبار  
 ملوک و تجسس احوالها **الثور** و کشتن مشرق و مزج در حمل

دالالت کند بر زیارتی مال و جهاد صنایع و دما قین و بر زیارتی  
 جهاد و صنعتها و رعیت مردمان در کشتن و باران  
 کردن خانه و نیکی حال نبات و صلاح حال مردمان و این  
 و فراخی نعمت و موا یافتن میان مردمان در امانت و این  
 و کشتن مزج و در حمل در عهد دالالت کند بر تها کشتن  
 اهل صلاح و بر خاستن فتنه و تشویش و بدید احوال  
 بر منگان و سپاه سالاران و کشتن شدن آلت حب  
 و آمدن رعد و برق و تار یک هوا و غلبه شدن سرما و تها  
 شدن غلها و بدید آمدن فسادها اندر نباتات و بدید آمدن  
 کرم و ملخ از غلها و کشتن دواب و کشتن زهره و مزج در عهد  
 دالالت کند بر بیداری ابر و بارانها و نیکی حال نبات  
 و دطلب و زیارتی کوه سفید و بیداری زبان و نبات و غلها  
 جان خداوندان طرب و کشتن عطار و مزج در عهد دالالت  
 کند بر عدالت و خصوصیت اندر میان عوام و در شوال کجاء  
 و کوه و غار و تار یک شدن موا و بر سیاه و رعد و برق و تها  
 بسیار و کشتن زهره و مزج در عهد دالالت کند بر باران و نیکی  
 حال نباتات فرا رسیدن غلها و بکشتن کاه و کوه سفید

و کشتن مزج و مشرق در عهد دالالت کند بر فتنه و تشویش  
 بدید آمدن در اندر میان اشتاد و خطر یافتن بر عهد  
 سلاخ و کشتن اگر هوا و زیارتی شدن کاه و کشتن زهره و مشرق  
 در عهد دالالت کند بر زیارتی شدن صلاح عوام و راستی  
 و صیانت و امانت و بیدار عقد و نگاه و بار بار زبان  
 و آمدن فرزندان و تها کشتن مردمان و رغبت کردن به کفایت  
 و موا یافتن جامها و نیکی و کشتن عطار و مشرق در عهد  
 دالالت کند بر بدید آمدن راستی باز گمان و نیکی و این و  
 خوش حال صنایع و تجارت اهل کتاب و عین و کشتن زهره و مشرق در  
 دالالت کند بر نیکی حال مردمان و فراخی نعمت و زیارت  
 شدن کاه و کوه سفید و افکاران اخبار خوشی و عین و کشتن  
 و کشتن مزج و زهره در عهد دالالت کند بر تها و نیکی  
 حال خداوندان طرب و مغنیان و رعیت کردن مردمان  
 بخور و زنا و بیدار میان با اگر کمر و خشکی و آفت زبان و  
 کوه و بیداری بارانها و مزج و تها کشتن موا و کشتن عطار  
 و مزج در عهد دالالت کند بر بارانها و زیارتی  
 باز گمان و دالالت غول خداوند از سزای سلاخ و دخی کشتن و مزج در



دلالت کند بر افکاران خبر ما از نوع و مبارعت رعیت و بیرون  
آمدن کلامه بر خدا و از سر سال و بیرون کاوه و پسند  
و خوشی و سوا و قوت امداد و فکرت و عطار در نور  
دلالت کند بر تکوین حلال و صناعان و غیره و اینها  
و روانی بازار و تکوین حلال و اینها و اینها و اینها  
دلالت کند بر شالی و تکوین حلال عامه و قوت صاحب خندان  
و سعادت صناعان و زیارت خندان و زیارت جواریان  
والله اعلم **البجور** و کتب مشرق و رحیل در جوار دلالت کند  
بر بد آمدن نوبت و شراب و کتب کردن اندر کتاب  
اخبار و بد آمدن کسان و در منصب سخن گویند و فغانها  
نوکند و آنها و نویند و مردم از کجاست و خوانند و غلبه  
طبقه را با بخت که غلبه باشند بدان سناری و در وقت  
این قرآن مستولی باشد و کتب مشرق و رحیل در جوار  
دلالت کند بر ما شدن حال عوا و بارها صعب و تاریک  
شدن و بر حواس من فتنه و تشویش اندر میان مردم و  
عداوت کینه و خلاف و تعصب و ریختن خونها و در  
آندن مبارها و بدین حال اهل مصر و کتب مشرق و رحیل در جوار

دلالت کند بر بارها مختلف و تاریک و سوزان و در دور و منا زعت  
میان زبان و مردان و مخاطر و زبان چامه و تاریک و بارها  
و کتب عطار و رحیل در جوار دلالت کند بر بارها مختلف  
و تاریک و سوزان و در دور و منا زعت و بارها  
عداوت اندر میان مردمان و مبارعت اندر میان اشراق  
و غیر و کتب و رحیل در جوار دلالت کند بر بارها مختلف  
اهل علم و کتب و رحیل در جوار دلالت کند بر بارها مختلف  
و تیر کشیدن و بارها و بر منفعت و میان جوان حال  
عامه و بارها و کتب اندر شهر ما منسوب بخوار باشد  
و کتب مشرق و رحیل در جوار دلالت کند بر تشویش و  
فتنه اندر میان مردم و مبارعت اندر میان اشراق  
و خداوند علم و قوت کتب مشرق و رحیل در جوار  
مردم از خضر و اید و تب و تب و کتب عطار و رحیل در جوار  
در جوار دلالت کند بر اموختن بر علمها و کتب و کتب  
حال فتنه و بد آمدن حوق و جوار خندان باطل و  
سعت کار و قوت کار عطار و کتب و کتب  
سره و مشرق و رحیل در جوار دلالت کند بر بارها مختلف و کتب

کردن بسیار و تکوین حلال کانی که منسوب بخوار باشد و در آخر  
طعام و اسعار از کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
بر تکوین حلال مردمان عامه و در آخر نعت و افکار خبر ما از کتب  
و سعادت کار و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
و عدو و بی و بارها و خصوصیت اندر میان اهل عرب و  
منازعت میان کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
برایان و وفرا و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
دلالت کند بر بارها مختلف و تشویش اندر میان مردمان  
و ما شدن بازارها و اینها و زیارت افکار و کتب و کتب  
مادی جوانان از اید و صعب و طاعت و کتب و کتب  
و کتب در جوار دلالت کند بر افکاران خبر ما از کتب و کتب  
آندن فتنه اندر میان مردم و در حال عامه و کتب عطار و  
کتب در جوار دلالت کند بر تکوین حلال کار و استقامت  
کار صناعان و راستی و امانت اندر میان و سعادت اهل  
علم و سعادت از اوج با شومر و کتب و کتب و کتب  
دلالت کند بر تکوین احوال مردم و رغبت کردن کتب و کتب  
کردن فرزند از ارجام و روانی شدن جاجها از تنای  
وامد

و اهل شالی و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
و اخبار ما و فتنه و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
مخالفت و زدن از سحر جنوب و الله اعلم **السرطان**  
و کتب مشرق و رحیل در جوار دلالت کند بر تکوین حال اشراق  
و سعادت حال قصاص و اینها و نیام کار و در میان و کتب و کتب  
و جوار و نیام کار و جلیان و سعادت کانی که بخت اندر منسوب  
باشند و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
فتنه و عظیم و کتب افکار و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
و کتب از خداوند و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
بالا اندر و بد آمدن خبر و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
و بارها و مول و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
لعل قضا و ستم و کتب سلطان و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
مردم ملک و کتب با کتب اگر قرآن تحت لارض باشد و کتب و کتب  
شهر ما و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
با کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
بدی حال مسافران و خواب شدن خانه ها و کتب و کتب  
سره و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب



و ابرو من و خشک سواد و دل مشغول بزمان و انباران و کسب و تحصیل  
 دلاست کند بر ابرو و بارانها و زیارت شدن ابا و بیک کسی که بر سر سلطان  
 منسوب باشند و کسب و تحصیل و دلاست کند برفت و بکشد اکثر است  
 و ظفر یاقوت اهل شریعت و نبوت و ظهور شدن خواجیهان و امد  
 نسل و در حال امدن سلاح و کسب و تحصیل و دلاست کند بر سلطان دلاست  
 کند بر بکونی حال اشرف و سعادت و زرا و خدایان و بصره و  
 شاهی اندر میان مردمان و رغبت کردن بکار و ظهور و طبع و ظاهر  
 شدن صلاح و بکونی کسی که منسوب به سلطان باشند و کسب و تحصیل  
 و مشغولی دلاست کند در ملک اهل علم حقیقت و رغبت کردن مردمان  
 بدانش و زیارت شدن خود و عظمه و روانه کار بخار و منفعت امد  
 و امان و کسب و تحصیل و دلاست کند بر بکونی حال عامه و فراخ  
 نعمت و موافقت میان مردم و کسب و تحصیل و دلاست کند بر  
 دروغ گفتن مردمان و فسق و فجور و بی شرمی و بی حیایان و ظهور  
 فال و آمدن باران و بیدار آمدن مبع و بیک سواد و کسب و تحصیل و دلاست  
 دلاست کند بر دروغ گفتن مردمان و افکار اخبار را با حقیقت و تاه  
 شدن راهها و قوت کردن و زایل کردن مردم و کسب و تحصیل و دلاست  
 کند بر بکونی حال عامه و نشوین و عوغا و بیرون آمدن بر اصحاب سلاح

و دل مشغول کسی که منسوب باشند به سلطان و کسب و تحصیل  
 و زهره دلاست کند بر بکونی حال دیران و خداوند و کسب و تحصیل  
 منفعت و بازگشتان و روانی پیشها و خبر بدین زندها و  
 جامه و مرتفع و کسب و تحصیل و زهره دلاست کند بر بکونی حال مردمان  
 عامه و رغبت کردن مردم بطرس و ظهور و بکونی حال عیال و کسب و تحصیل  
 و صاحب خبران و رسولان و کسب و تحصیل و دلاست کند بر بکونی حال  
 راجل دلاست کند بر بیدار آمدن باریش و بیک اندر بیکیت  
 مشرف خاصه در اقلام رابع یا رسم بکونی از مملکت و بیک شایر  
 و اتغال ملک و زیارت کردن بکونی و وجودش و دلاست  
 مردمان این ترا و کسب و تحصیل و زهره دلاست کند  
 بر بکونی و نشوین افکار اندر ناحیت مشرف و جدا قدیم  
 رابع و کرد آمدن سببها و غلبه بیکان و قوت کار اینان و  
 ظفر یاقوت بر عدد و کسب و تحصیل و زهره دلاست کند بر  
 خصوصیت میان زبان و مردمان و کسب و تحصیل و دلاست کند  
 مشغولی امدن و کسب و تحصیل سلطان و کسب و تحصیل و دلاست کند  
 دلاست کند بر دشواری عیش و کار و بیک حال ضاعان و دل  
 مشغولی امدن اقلیم و کسب و تحصیل و زهره دلاست کند بر بکونی حال

عامه و بیک کارها و دل مشغول مسافران و نماز عت میان مردمان  
 و کسب و تحصیل و دلاست کند بر افکار و کسب و تحصیل و دلاست کند  
 ترکستان و ظفر یاقوت بیکان بر اهل اقلیم و کسب و تحصیل و دلاست کند  
 مشغولی دلاست کند بر بکونی حال بیکان و خادمان و کسب و تحصیل  
 عطا و مشغولی دلاست کند بر بکونی حال عامه و کسب و تحصیل و دلاست کند  
 فضل و غنیه و دلاست کند بر بکونی حال عامه و کسب و تحصیل و دلاست کند  
 کند بر بکونی حال عامه و سعادت کسی که منسوب  
 باشند و کسب و تحصیل و دلاست کند بر دلاست کند بر نماز عت  
 زمان ملوک و ظاهر شدن فال و زنا و ترکستان و کسب و تحصیل و دلاست کند  
 و مشغولی دلاست کند بر نشوین و قصه و نماز عت اندر میان  
 دیران و خداوند و کسب و تحصیل و دلاست کند بر اهل فضل و دل  
 مشغول صنایع و اهل علم و کسب و تحصیل و دلاست کند بر بیک  
 بسیار افکار از جانب سلطان و غلبه حاسوسان و کسب و تحصیل و دلاست کند  
 خبران و فرستادن بیکان بشهرها و کسب و تحصیل و دلاست کند بر بیک  
 بیکون حال دیران و منفعت بازگشتان و بیک حق و بیکان و بیکان  
 خوش و کسب و تحصیل و دلاست کند بر بیکان و کسب و تحصیل و دلاست کند  
 خوش از جانب ملوک و فرستادن ماموران و بیکان و کسب و تحصیل و دلاست کند

در بیک  
 حال مان ملوک **الفصل** و کسب و تحصیل و زهره دلاست  
 کند بر بیک و آمدن کسی که در علم نبوت و شریعت و کسب و تحصیل و دلاست کند  
 و ظاهر و ظاهر و کسب و تحصیل و دلاست کند بر بیکان و کسب و تحصیل و دلاست کند  
 منسوب باشند و کسب و تحصیل و دلاست کند بر بیکان و کسب و تحصیل و دلاست کند  
 و کسب و تحصیل و دلاست کند بر بیکان و کسب و تحصیل و دلاست کند  
 نبات و ظاهر شدن و کسب و تحصیل و دلاست کند بر بیکان و کسب و تحصیل و دلاست کند  
 جنور و بیک حال کسب و تحصیل و دلاست کند بر بیکان و کسب و تحصیل و دلاست کند  
 عطا و کسب و تحصیل و دلاست کند بر بیکان و کسب و تحصیل و دلاست کند  
 و قوت گرفتن طلسمات و بیک حالت و اعمال این و کسب و تحصیل و دلاست کند  
 دلاست کند بر بیک حال عامه و بیکان و کسب و تحصیل و دلاست کند  
 و کسب و تحصیل و دلاست کند بر بیکان و کسب و تحصیل و دلاست کند  
 و بیک کار دیران و دل مشغول صنایع و نماز عت اهل سلاح  
 و صعب کار خضا و ابد و کسب و تحصیل و دلاست کند بر بیکان و کسب و تحصیل و دلاست کند  
 بیکون حال اشرف و سعادت کسی که بیک سبب منسوب  
 باشند و کسب و تحصیل و دلاست کند بر بیکان و کسب و تحصیل و دلاست کند  
 زینت و دل مشغول اهل طب و کسب و تحصیل و دلاست کند  
 بیدار آمدن غلبه ماموران و قوت گرفتن طلسمات و بیک حالت

دلاست کند بر بیکان و کسب و تحصیل و دلاست کند







برف و باران و بید آمدن سالی در میان و غنا جانان  
فکر عطار در جمل دلائل کند بر بارها مخالف و آمدن  
 برف و باران و سرما و صافن حیلت مردم مایه بیکدیگر و برف  
 حال صناعتان و فکر ماه و زحل در جمل دلائل کند بر بعضی  
 و ابرو باران و برف و سرما و فکر مزاج و مشهوری در  
 جمل دلائل کند بر اعتدال سو و منازعت میان اشراق  
 و مشهور شدن خداوند نسو و اهل تعبد و صفت بازی  
 بد زمان بدین فکر مشهور دلائل کند بر سکون  
 حال زنان و خدا مان و موافقت اهل شای با بیان  
 و در حافین و اعتدال هوا و فکر عطار و مشهور دلائل کند  
 بر طغیان فتن خداوند نسو کلام بر اهل شریعت و سکون کار  
 دبیران و منفعت از بیان و خداوند نسو دلت و فکر  
 و مشهور دلائل کند بر بعضی مسافران و رسیدن مقصود  
 و سکون حال مکان و فکر مشهور دلائل کند بر بعضی  
 و شای خداوند نسو و عزیز کردن بنده و خصوصاً  
 کنیزگان و بید شدن ابر و مین و آمدن برف و باران  
 فکر عطار و مشهور دلائل کند بر ماضی آنها و جوب

و اخبار از ارجحیت و اعتدال هوا و فکر عطار و مشهور دلائل کند  
 و اند و مردم و رجعت و خداوند نسو سلا و فکر عطار و مشهور  
 دلائل کند بر سکون حال بازگانان و بید آمدن مین و باران و اعتدال  
 هوا و فکر و این چنین مردم مان یکدیگر و عشرت و شای کردن  
 فکر ماه و زهره دلائل کند بر ماضی و بید آمدن  
 ابر و باران و فکر عطار دلائل کند بر بعضی هوا و سکون مسافران  
 و بازگانان و هوا نسو **الف** فکر مشهور و زحل در دلائل  
 کند بر سکون حال مردم مان و فتن یا فتن و سکون حال مردم مان  
 بیابان و زیارت شدن ابا انور چشم و جامها و میل مردم بر  
 ابدالی کردن و بید آمدن گناه العوان و سعادت کسان  
 که بدو منسوب باشند در جمل دلائل کند بر بید آمدن  
 فتن و ثلوث و میان از میان مردم از غنیمت و عیارت  
 و ابله و مانند آن و فتنه و واد ما اصعب و دل مشغولها  
 سرور و زحل دلائل کند بر سرما و آمدن برف و باران و شای  
 بیان و اند و در دل جوانان و ضعف کار کوه گان و زنان و  
 خدایان و فکر عطار و زحل دلائل کند بر منازعت ابر  
 میان مردم و فضل و مشهور و آمدن بار و زیارت شدن سرما

در جمل دلائل کند بر فتن کردن کار اشراق و مشهور  
 یا فتنه و دومان و مایه و حلاوت علامه و مشهور  
 دلائل کند بر شای از میان مردم و رغبت کردن بندها  
 و ماضی زینتها و میل سائیکه از کردن عطار و مشهور دلائل  
 کند بر فتن اهل علم و منفعت بازگانان و سعادت کسان  
 که بدو منسوب باشند ماه و شای دلائل کند بر شای عوام  
 اناس و سکون فتن و ثابت شدن احوال روزگار بر  
 یک سیرت رهن و مشهور دلائل کند بر بعضی هوا و زیارت شدن  
 سرما و آمدن عطار و مشهور دلائل کند بر بید آمدن خلاف  
 میان مردم و زنان در بازار ماه و مشهور دلائل کند بر باران  
 کوه گان و آب و خصوصیت میان مردم عطار و زهره دلائل  
 کند بر سکون حال بازگانان و سکون کار اهل علم ماه و زهره دلائل  
 کند بر شای عوام اناس و موافقت میان زنان و خدایان  
 و کوه گان ماه و عطار دلائل کند بر بارها مخالف و فتنه هوا و  
 سکون کان صناعتان **المحور** فکر مشهور و زحل  
 در جمل دلائل کند بر فتن اشراق و خداوند نسو و  
 مشهور شدن دومان و اهل فتنه و مشهور و زحل

دلائل کند بر سکون جانان ابر و مشهور شدن در باره فتنه و مشهور  
 زیارت شدن ابا و آمدن برف و باران و فتنه آمدن جانان  
 و دل مشغول مردم از رهن و زحل دلائل کند بر بعضی هوا  
 و آمدن باران و دل مشغول اهل طرب و بید آمدن عطار و  
 زحل دلائل کند بر آمدن نم و برف و فتنه هوا و دل مشغول  
 مردم و مشهور دلائل کند بر اعتدال هوا و منازعت  
 میان اشراق و خلاف میان مردم زهره و مشهور  
 دلائل کند بر فتن کردن اشراق و شای در میان مردم  
 و فرائض نعمت و نوح کردن جانها و زینتها عطار و مشهور  
 دلائل کند بر فتن خداوند نسو علم و سعادت اهل فتن و  
 صناعتان و سکون حال بازگانان و سرما و آمدن برف  
 و باران و فکر عطار دلائل کند بر سکون حال عامه و سکون  
 مسافران و زیارت شدن ابا و جانور نسو آبی و عشرت و شای  
 و افانت و راستی در میان مردم عطار و زهره دلائل  
 کند بر سکون حال زنان و خدایان و موافقت زنان با مردان  
 و فتنه هوا و زیارت شدن سرما و ابا و چشمه ها و مشهور  
 و مشهور دلائل کند بر بعضی هوا و سکون و باران و زهره دلائل

ما و زحل دلائل کند بر سکون جانان ابر و مشهور شدن در باره فتنه و مشهور

















در بیان صفات و فضیلتی مولای ایشان و ایدین حکام مقادیر عطا  
و رجحان دلائل که در الفت و تقویت میان اهل صلاح و قوم صالح  
ایده و سادس و کفر فارسی در دین و نورانی رسولان و کرامت نور  
و بره و عزیز است حب و رغبت مردم با اجتماع اسلام و  
و رغبت بخیر لیس و اسایش خلق جهان و عدل و برسد آمد  
با بر عایا و الله اعلم بقدر حسن و شریفی ملوک است بر  
دستاورهای مبارکت میان اهل صلاح و بدید آمدن خیاات  
و نیزون آمدن مدگان بر خداوندی و خوار شدن اهل صلاح  
و چوکت و قتل عوام الناس از وطنها و بدید آمدن در دین  
و عمارت و بخاری علما و بدید آمدن در دین و عمارت و چوکت  
زکام و لغت خوفا و چون بدید آمدن که هر یک منسوب به  
نوع و هر یک و مشهور دلائل که در تقویت حال اسما و بزرگان و  
الفت اهل فقه بزرگان و دین حریص خلق و دور بودن از اهل  
شر و رفاه و فقر اهل عدل و انصاف و دور بودن از شر  
رعت و فقر اهل صلاح و عمارت طعام نفیست و هر یک و مشهور  
دلائل که بدید آمدن و رسیدن رعت از ملوک و نگاه داشتن  
الک حب و مبارکت و جلیت زبان به یکدیگر و شویشتن

ویم و فتنه خاصه بشهرها اگر عیشی تعلق دارد و غلبه در دین  
و خود بر ملوک و اشیای در زمین نورستان و اوردن  
به و سواد مقادیر و مشهور دلائل که در تقویت حال اهل  
صلاح و تربیت یافتن از ملوک و قضایه و علما و وزیرا و  
اشراف از بارش مال و ملوک و اباد از بناها و غیره سدیست  
آمار و مشهور دلائل که بر مناظر میان دانشمندان و  
منازعت میان بزرگان و فتنه انیخته و حکام مدعیان بشهرهای  
که درین کواکب منسوب است و سواد و کما بوقت خویش  
ترس آمار و مشهور دلائل که در تقویت حال قضا و وزیرا و  
اشراف و تربیت یافتن از ملوک و عدل سلطان با رعت  
و امان یافتن اهل صلاح و عزیز شدن طعام و شرفها  
نفیست از امار و مشهور دلائل که بر ضعف حال علما و وزیرا  
و اشراف و دل مشغولی اهل صلاح و عزیز بودن دولتی  
در بلاد که تعلق عیشی دارد مقادیر افسار و مشهور دلائل  
بر ملوک احوال علما و ملوک حال مردم مان و میل مردم بعیش  
و خوب و اسایش و قیمت جهات ابریشمین و عزیز بی برابری  
زبان و ملوک حال بازاریها و عزیزین برده و فراخ طعام و بار سای

زبان و نوع کردن اخبار ملاصق شد پس هر چه و مشهور  
دلائل که در تقویت حال غایب و مدد ایشان خصوصیت  
و بدی حال بخار و تربیت بدین حد افلاک و سواد و مشهور  
نور و احوال زبان و فتنه و بعد سواد و تحاضرت بزرگان  
خاصه میان وزیرا و اهل امانت و روانی جواهر ترس ره  
و مشهور دلائل که در عیش و طرب و شگال در میان  
مردم و یافتن امانت و رتب عقاد و نگاه و رجیص بودن مردم  
بر طاعت و ملوک حال ملوک و بدید شدن ماری و رغبت مردم  
بخیر اوقه نفیست هر چه و مشهور دلائل که بدید شدن حال زبان  
و رجیص و اسازگان باشویر لیس و خصوصیت مجلس قضا  
و رسوا شدن زبان و آفت و دختر ترس و اشکارا شدن کارها  
نیش و رغبت مردم بر با و ضار و دفع و کفر مقادیر و مشهور  
دلائل که بدید شدن حال اهل علم و ضاعان و رغبت مردم  
لطاعات و غیر لیس و ملوک حال طاعات برده و سادس حال  
حک و شوا و مخمیان و کرامت نفیست میان حاجت که تعلق  
بعضا در دین و مشهور دلائل که بدید شدن حال  
مسان اهل علم و علما و عمارت و شایسته این طایفه و

ملاک شدن منسبت و این رونق حال مطربان و بدید آمدن  
ملوک میان مردم عامه و فتنه شدن نگاه و بدی حال بخار و مشهور  
موقوف کردن اهل قیور را سدیست عطا در و مشهور دلائل  
که در تقویت حال در دین و فتنه مان و امانی راهها و عزیزین است  
حب و بدی و نزل و موافقت میان علما و امرا و ملوک حال عوام  
الناس و اهل فقه و رغبت مردم بخواندن علوم ترس عطا در  
و مشهور دلائل که بدید شدن حال مرخصان و اهل شر و عیبت  
اندن الک حب و رسیدن خبرها خوشن و رغبت مردم  
بخیرین صلاح و مشتم کوفتن ملوک بر اهل علم و آفت سرما  
در بعضی ولایت بوقت تیر ماه و شدن سرما از فتنان مقادیر  
عطا در و مشهور دلائل که بدید شدن با دما که کم بوقت خویش  
و رسیدن اخبار از اجنبی از جانب مغرب و مشرق و اشیای  
فتنه و کرمین بعضی از مخمیان و ضعف حال عامه  
و مشهور دلائل که در موضوع تعلق بحر بخار در سدیست  
عطا در و مشهور دلائل که بدید شدن احوال زبان و فتنه مردم  
و عده و نگاه و سادس حال اهل و تربیت یافتن از ملوک و  
عزت حال کما و بدید شدن و در اخبارها و منفعت بخار و



و مسافران و غیره شدن عطر جا و بوهای خوش و الله اعلم بالصواب  
احکام اجتراف کتب در بروج اثنا عشر  
اجتراف در جمل اگر مشهوری با وی باشد یا بوسند و بی حالات  
کند بر فراخی سال و بیرون آمدن دشمن مملکت از ناخست  
خامان یا از سبامان و یا از کرمان و اگر مریخ با وی باشد  
دلت کند بر ماری بسیار و مملکت مردمان و قوت مردمان  
لشکرها و اگر زهر با وی باشد یا بوسند او آفت داناان باشد  
و اگر ماه با وی باشد یا بوسند او حال عوام الناس سخت بد  
باشد و مملکت عوام و ماری بسیار باشد اگر خالی از سبب باشد  
آفت بر ماری باشد و آفت کوسند نیز باشد اجتراف در جمل  
در نور اگر مشهوری با وی باشد یا بوسند او مملکت بر جبر  
و مملکت داشته اند و از تقاضا بد باشد و اگر مریخ با وی  
باشد یا بوسند او مملکت چهار با مان باشد و قوت در دلت  
و نگرهای کم باشد و اگر زهر با وی باشد یا بوسند او او و غیره  
بسیار باشد و فلج حامله را بد باشد و اگر عطارد با وی باشد  
یا بوسند او را بد باشد و هوا خشک باشد و اضیاء را جیف  
بسیار افتد اگر ماه با وی باشد یا بوسند مملکت عوام باشد و با عوام

ایرند باشد و اگر ماه با وی باشد یا بوسند او مملکت بر جبر  
دلت کند بر مملکت چهار با مان اجتراف در جمل اگر مشهوری  
با وی باشد یا بوسند او مملکت بر جبر با وی باشد یا بوسند او  
و اگر مریخ با وی باشد یا بوسند او مملکت بر جبر با وی باشد  
بسیار باشد و قوت در دلت و اگر عطارد با وی باشد و اگر زهر  
با وی باشد یا بوسند او مملکت بر جبر با وی باشد و جنگ کردن و نا  
سازگاری با بوسند نیز و اگر عطارد با وی باشد یا بوسند او مملکت  
و جبران و محققان و خداوند بسیار باشد و اگر ماه با وی  
باشد یا متصل او را اند اند میان عوام الناس و مملکت  
طعام باشد و در ماه و ابر باشد و نامی مملکت باشد و اگر خالی از  
باشد و در فلک انداخته اند و در فلک باشد و در فلک باشد و  
آنها کم باشد و باران باشد اجتراف در جمل اگر مشهوری  
با وی باشد یا بوسند او مملکت بر جبر با وی باشد و قوت عوام و مملکت  
اهل علم و مملکت اهل فلک باشد و قوت اهل صلاح و اگر مریخ  
با وی باشد یا بوسند او قوت اهل صلاح باشد و اگر مریخ با وی  
باشد یا بوسند او مملکت تشویش باشد و اگر زهر با وی باشد  
دلیل بر حال باشد و عطارد با وی باشد و خداوند بسیار و اگر

عطارد با وی باشد یا بوسند او مملکت بر جبر با وی باشد و مملکت  
و اهل علم در عوام و اگر ماه با وی باشد یا بوسند او مملکت عوام  
الناس باشد و مسافران و مملکت عوام و اگر خالی از سبب  
باشد نقصان گریخت و نقصان ارباب و خشن شدن چشمها باشد  
اجتراف در جمل اگر مشهوری با وی باشد یا بوسند او مملکت  
مملکت باشد و اگر مریخ با وی باشد یا بوسند او مملکت چهار با مان  
و اگر زهر با وی باشد یا بوسند او مملکت بر جبر با وی باشد و اگر ماه  
با وی باشد یا بوسند او مملکت بر جبر با وی باشد و اگر عطارد  
شود اجتراف در جمل اگر مشهوری با وی باشد یا بوسند او مملکت  
و مملکت بر جبر با وی باشد و اگر مریخ با وی باشد یا بوسند او  
و قوت اهل فلک و اگر زهر با وی باشد یا بوسند او  
فلک حال زمان باشد و اگر عطارد با وی باشد یا بوسند او  
قوت باشد و اگر ماه با وی باشد یا بوسند او مملکت عوام  
مسافران بود اگر خالی از سبب باشد مملکت کوهستانی و مملکت  
زمان چهارم آفت کدوم و جو اجتراف در جمل اگر مشهوری  
با وی باشد یا بوسند او مملکت بر جبر با وی باشد و اگر مریخ  
با وی باشد یا بوسند او مملکت بر جبر با وی باشد یا بوسند او

و اگر زهر با وی باشد یا بوسند او مملکت بر جبر با وی باشد  
او مملکت بر جبر با وی باشد و اگر عطارد با وی باشد یا بوسند او  
یا بوسند او مملکت بر جبر با وی باشد و اگر مریخ با وی باشد  
و مملکت و مملکت و اهل علم و مملکت و مملکت و مملکت  
و اگر ماه با وی باشد یا بوسند او مملکت بر جبر با وی باشد و اگر عطارد  
السی باشد یا بوسند او مملکت بر جبر با وی باشد و اهل فلک را قوت باشد  
اهل صلاح را غم اجتراف در جمل اگر مشهوری با وی باشد  
و مملکت یا بوسند او مملکت بر جبر با وی باشد و اگر مریخ با وی باشد  
بسیار فانی باشد و اگر مریخ با وی باشد یا بوسند او اهل  
اهل خواستار افتد باشد و جنگ پیدا شود و اهل فلک را قوت  
باشد و اگر زهر با وی باشد یا بوسند او مملکت بر جبر با وی باشد  
و مملکت یا بوسند او مملکت بر جبر با وی باشد و اگر عطارد با وی  
است یا بوسند او مملکت بر جبر با وی باشد و اهل دانش و اصحاب  
دیوبلر و اگر ماه با وی باشد یا بوسند او مملکت عوام الناس  
باشد و مملکت عوام و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت  
باشد حال مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت  
اجتراف در جمل اگر مشهوری با وی باشد یا بوسند او مملکت



ملوک و ارباب و ملوک شود و طغیان کند بر دشمنان و طعام  
فراخ شود و مملکت حال اهل صلاح و دانت خدا باشد  
و اگر مریخ با وی با سوسه او حال ملوک میانه باشد و اگر هفت  
با وی باشد با سوسه او مریخ حال زمان و مریخ با اهل  
طرب باشد و باطلی که حیا و طغیان را با وی باشد با  
منصل او حال منجمن و طغیان و لغات میانه باشد و اگر  
ماه با وی باشد با منصل او حال مسافر باشد و اگر  
مخار با وی باشد با مریخ بسیار باشد و اگر خالی السیر  
بدی حال مسافران و غلام باشد و الله اعلم بحقیق  
زجل در جلال اگر مریخ با وی باشد با منصل او دلیل کند  
که طعام مملکت شود و بدی حال علما و دانت خدا باشد و حکام باشد  
و ضعیف حال اهل صلاح و اگر مریخ با وی باشد با منصل او دلیل کند  
که قوت لشکرها و حرب و فتنه و سرما سخت و نریختن و عجز  
آلت حرب اگر زهره با وی باشد با سوسه او بدی حال دیار  
و بیابان و قوت بسیار افتد و حال زمان بد باشد و اگر طغیان  
با وی باشد با سوسه او مریخ که در گمان باشد و اگر ماه با وی  
باشد با سوسه او سوسه با سخت باشد و با مریخ با سخت

علیه نفسان ملکیت عطاء و مشی دلالست کند بر قوت حال  
اهل دیار و اهل قلم و روان باز از مملکتش کار سازد و توان  
بر نیکان مقام عطاء و مشی دلالست کند بر و عجز  
مقامت علما از جهت اوقاف و اشکار شدن راز مریخ  
خمس میا و بوقت خویش و تبعه میا و حیرت با مریخ و حرم زدن  
کدامان و انظاران و عداوت میان مردم میان سوسه باطلی و عجز  
دلالست کند بر قوت حال اهل صلاح و عجز از آلت حرب و ملوک  
مال و عجزت با فتن از ملوک و غلامی که در بعضی ولایات  
میولت با فتن و طغیان و غلامی که در بعضی ولایات  
شکریان بر دشمنان بر صبح شمس و مریخ دلالست کند بر مریخ  
مال مردم میان شکریان و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ  
زندان و نقصان مردم میان بزرگ و ارباب حکم و مریخ  
بن طایفه ملکیت شمس و مریخ دلالست کند بر قوت حال اهل  
صلاح و امر و بزرگان و تربیت با فتن از ملوک و موافق بودن  
شان بر امور ایشان و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ  
است و عجز و قوت حال اهل مشرق و آرام کردن و عجز و فتنه  
و عجز و قوت حال اهل مشرق و آرام کردن و عجز و فتنه

شمس و مریخ دلالست کند بر خشم مملوک بر حرم  
و امر او اسیران را لرزه و غلظت این طایفه از کارها و بید آمدن  
خدا و اربابیت و مقهور کردن دشمنان و مریخ و مریخ و  
ضعیف حال اهل صلاح و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ  
ملح و بیدار شدن رعد و برق و زبان مریخ و مسافران و از  
آلت حرب سوسه رعد و مریخ دلالست کند بر بسیاری  
ابر و باران و خونی زنانه و آمدن اخبار خوش  
و زیادهای ستورانی و کنش و کنش کارها و خوشی میان  
زنان و شوهران و عجزی که در شمس و مریخ و مریخ  
و مریخ دلالست کند بر بسیاری عیون میان مردم و بید  
آمدن خبیانها و نریختن غامه از ظلمات و افکار و مفارقت  
میان زبان و شوهران و بخت میان شدن ایشان و کفر  
شدن و ظلمه شدن رعد و مریخ دلالست کند بر مریخ و مریخ  
بر کنش کارها و باران و عجزی که در شمس و مریخ و مریخ  
سوز و درد و ابریشم و مریخ حال زردی و ضعیف  
و خلاص با فتن و مریخ میان مریخ و مریخ و مریخ دلالست کند  
بر بسیاری عداوت میان عداوت و مریخ و مریخ و مریخ

باشد و اگر خالی السیر باشد بدی حال علما و دانت خدا  
باشد و قوت اهل فتن باشد و الله اعلم بحقیق  
در جلال جوان زجل با وی باشد با سوسه او دلالست کند  
ملک و فرما بسیار باشد از مریخ و مریخ و اگر مریخ با وی باشد  
با سوسه او حال زردی و عجزان و در طایفه باشد  
و کفر باشد این قوم و اگر زهره با وی باشد با منصل او  
فراخ نعمت باشد و سال مبارک باشد و حال مردم مملکت  
باشد و اگر عطاء با وی باشد با سوسه او آن سال باران  
سازد باشد و طعام فراخ بود و حال بازندگان مملکت باشد  
و اگر ماه با وی باشد با منصل او عوام الناس را حال نیک باشد  
و اگر خالی السیر باشد بدی حال حکام و اگر باشد عجز  
خمس در مریخ زجل با وی باشد با سوسه او دلالست کند بر  
نشوین و مریخ میان عوام الناس و اگر مریخ با وی باشد  
با سوسه او دنت کند بر نشوین از مردم و اگر مریخ با وی باشد  
باشد با منصل او حال زمان مریخ باشد و اگر ماه با وی باشد  
و اگر عطاء با وی باشد با منصل او مریخ که در گمان باشد  
و اگر ماه با وی باشد با منصل او مریخ که در گمان باشد



حالی است که باید اهل علم را بداند باشد اجتناف مشهوری  
در این که زجل با وی باشد ماسوسه وی دلالت کند ملک  
مشرف را بداند باشد و اگر مریخ با وی باشد ماسوسه او افت  
ملکان بود و ماری و مخاطره این و اگر زهره با وی باشد  
نامتصل او دلالت کند بر ماری گران و مخاطره زنان و اگر  
عطارد با وی باشد نامتصل او حال عطاردان و صنایعان به  
باشد و خط طم و رونوبند و اگر ماه با وی باشد ماسوسه  
او بدین حال با زبان باشد و اگر خالی است ماسوسه نقصان  
جاریان باشد و بدین حال اهل علم باشد و مریخ اهل علم  
اجتناف مشهوری در سبیل اگر زجل با وی باشد نامتصل  
او زجر گران شود و اگر مریخ با وی باشد نامتصل او دلالت  
کند بر زجر و قوت اهل فساد و کجی مدکان و اگر زهره با وی  
باشد ماسوسه او مخاطره زنان و بدین حال اهل طرب باشد  
و اگر عطارد با وی نامتصل او باشد دلیل کند بر جنگ و خصومت  
و ماری بسیار باشد و اگر ماه با وی باشد ماسوسه او فراخی  
طعامها و مریخی حال بسیار حال و مکان و اگر خالی است  
نقصان حال قضاة و ائمه و قضا کار را از او بداند باشد

مشهوری در سبیل اگر زجل با وی باشد ماسوسه او دشمنی قوی  
اندر جرم مغرب بیرون آید و اگر مریخ با وی باشد ماسوسه او  
فتنه و جرب بد شود و اگر زهره با وی باشد یا  
سوسه او مریخی حال زبان و زبانگان باشد و بدین حال  
عطارد با وی باشد و اگر ماه ماسوسه او باشد دلالت کند  
که ماهها بسیار آید و علامت اندر عواصم آید و اگر خالی است  
باشد که گرانتر چاه و ماری زبان باشد اجتناف مشهوری  
در تقرب اگر زجل با وی باشد ماسوسه او بر ماری تحت باشد  
و اگر مریخ با وی باشد ماسوسه او بحلیط از رعیت و مریخ و غوغا  
باشد و قوت اهل فساد باشد و اگر زهره با وی باشد ماسوسه  
او حال زبان بد باشد و زجر و مخاطره باشد زبانها و اگر  
عطارد با وی باشد ماسوسه او ماهها بسیار باشد و حال  
دوران و ناعمان و بزرگان بد باشد و اگر ماه با وی باشد  
ماسوسه او میان عوام الناس بد باشد و اگر خالی است  
باشد حال دانشمند نیز بد باشد و ماری  
اجتناف مشهوری در قوس اگر زجل با وی  
باشد نقصان اموال و اگر مریخ

و قوس و جرب بسیار باشد و اگر زهره با وی باشد ماسوسه او  
مکونی و مریخی زبان باشد و مریخ طعام و اگر عطارد با وی باشد  
نامتصل او ماهها بسیار آید و حال عطارد با وی بد باشد  
و اگر ماه ماسوسه او مریخی حال قوس باشد به ماهه مشهور باشد  
و اگر مریخ مریخی بسیار بود اندر میان مردم و زجر و مخاطره  
باشد اجتناف مشهوری در جلال اگر زجل با وی باشد ماسوسه  
او دلالت کند که سر مانع و اگر مریخ با وی باشد ماسوسه او  
دلالت کند بر حرکت لشکرها و قوت لشکران و اگر زهره با وی  
باشد ماسوسه او بارش بسیار بار و زرعها تنگ باشد  
و اگر عطارد با وی باشد ماسوسه او اخبار را جیفت بسیار  
آید و اگر ماه با وی باشد و اگر ماه با وی باشد ماسوسه او بارش  
بسیار بار و اگر خالی است بر ماری حال علم باشد و قوت  
اهل فساد و مریخی اجتناف مشهوری در دلو اگر زجل با وی باشد  
دلالت کند مریخی و مریخی و قوت حال اهل فساد و مریخی  
و اگر مریخ با وی باشد ماسوسه او حال دشمنان  
و آمدن ماری و اگر مریخ

وزد و حال عوام الناس بد باشد و اگر خالی است بر ماری  
و مریخی باشد و مریخی را و ماری را حال بد باشد اجتناف مشهوری  
رجل در دلو اگر مریخی با وی باشد ماسوسه او دلالت کند  
بر آفت دانشمند و اگر مریخ با وی باشد ماسوسه او  
قوت اهل فساد باشد و اگر زهره با وی باشد نامتصل او  
حال زبان بد باشد و اگر عطارد با وی باشد ماسوسه او حال  
دین نیز بد باشد و اگر مریخی مریخی و اهل علم و اگر ماه با وی  
باشد ماسوسه او حال عوام الناس و صنایعان بد باشد  
و مریخ طعام باشد و اگر خالی است بر ماری حال مردمان و  
بازها و نقصان مریخی و مریخی حال اگر مریخی قوت حال اهل  
فساد باشد اجتناف مشهوری در حوت اگر زجل با وی باشد  
ماسوسه او دلالت بر فراخی طعام و بیرون آمدن دشمنان  
عظیم از صنایع یا فراخی و اگر مریخ با وی باشد ماسوسه  
او قوس بسیار باشد اندر زمین و فراخی و اگر زهره با وی



او بارانها بسیار بارید و آب چشمها زیادت شست و اگر حال خیر  
باشد سرگ مانور آن آبی باشد احتراف مشتری در جهل  
اگر مشتری در جهل سوزد و رضای او باشد دلالت کند که حال  
مردم عوام الناس ملکواست و طعام فراخ شود و اگر مرض  
ماوی باشد بارانها بسیار باشد و زیاده آبیها و اگر مرض سوسه  
وی باشد بدن حال زبان و مایه اینان باشد و اگر عطارد با  
وی باشد ماسوسه او بدین حال دیران و طلاء باشد و اگر قمر با وی  
باشد ماسوسه او دلالت کند بر ملکوی حال ملوک و اشرف و  
اگر جمالی این باشد صلاح مردمان فارس و آن فلسطیه  
باشد و الله احتراف مشتری در بون جوان ماوی باشد ماسوسه  
او دلالت کند بر بدن حال عوام الناس و قضا بخواران و  
کد اینها رخا و اگر مریح ماوی باشد ماسوسه او دلالت کند که  
دشمن ضعیف بیرون آید و اگر زهره با وی باشد ماسوسه  
او دلالت کند بر فراخ طعام و ملک احوال مردم و جمع  
عطارد ماوی باشد ماسوسه او دلالت کند که

در رند و



خطی

۴